

«بی تردید روح بلند و اندیشه‌ی حماسی امام حوزه قم را از محقق یک سکوت تحمیل شده بر اثر فشارهای رضاخانی در آورد و آن را به سان کانون جوشان مبارزه با استعمار و استبداد در آورد. روایت این تحول را باید در میان پادها و خاطرات آنانی جست که از آغاز جوانی تا واپسین روزهای حیات دل در گرو دعوت آن پیر مراد نهادند و در کارنامه‌ی خویش مجاهدتی خستگی‌ناپذیر را رقم زدند.

آنچه در پی می‌آید از واپسین گفت‌وگوهای منتشر شده مرحوم آیت‌الله حاج شیخ صادق خلخالی است که در آن به بازگویی پاره‌ای از گفتنی‌های خود از تعامل با عالمان شاخص و مبارز حوزه پرداخته است.»



«امام، حوزه و مبارزه» در گفت و شنود منتشر نشده‌ای با مرحوم آیت‌الله شیخ صادق خلخالی

آقای کاشانی گفت، «این سید شما را نجات خواهد داد...»

دوم شهریور که از مسافرت برگشتند و درس را شروع کردند، گویا متوجه شده بودند که یکی از آقایان که خدا رحمتش کند، از صاحب اسفار بد گفته بود. امام (ره) آن قدر عصبانی شده بودند که فرمودند، «مالاسفار، و مالادریک مالاسفار، اصلاً تو می‌دانی که اسفار چیست؟ و صاحب اسفار کیست؟» معمولاً امام (ره) به اینگونه مسائل نمی‌پرداختند، ولی آنقدر ناراحت شده بودند که این برخورد را کردند.

از علاقه امام (ره) به مرحوم شاه‌آبادی نکاتی را ذکر کنید. ایشان فصوص الحکم را در محضر مرحوم آقای شاه‌آبادی خوانده بودند. من مرحوم شاه‌آبادی را دیده‌ام، فرد بسیار پخته‌ای بودند. امام (ره) شیفته آقای شاه‌آبادی بودند و خیلی از معارف را از ایشان آموختند.

شاگردان قدیمی و میرز امام چه کسانی بودند.

یکی از افرادی که در درس اسفار و بخشی از درس فصوص امام (ره) شرکت می‌کرد، آقای حاج فقیه برادر عیال آیت‌الله نجفی مرعشی بود. فرد دیگر آقای آسید عبدالغنی اردبیلی بود که مدتی هم در حجره ما بود و در درس فلسفه و عرفان امام (ره) شرکت می‌کرد. آقای نصیری سراسری هم از شاگردان امام (ره) بود و روزی نقل می‌کرد که یک سال قبل از ماه مبارک رمضان خدمت امام (ره) آمدم و سوال کردم که ما می‌خواهیم برای استفاده به محضر یکی از آقایان برویم، به نظر شما چه کسی مناسب تر است؟ فرمودند، «پای منبر آقای شاه‌آبادی بروید.» و ما هم یک ماه در یکی از مساجد تهران از محضر آقای شاه‌آبادی کسب فیض کردیم. به امام (ره) عرض کردم که آقا! من جست و گریخته شنیده‌ام که آقای حاجت با درس فلسفه شما مخالف می‌کردند. همین طور بود؟ فرمودند، «نه. این‌ها بطور نبود. دستگاه رضاخان مخالف بود. کار آگاههای رضاخان مخالفت می‌کردند.» در زمان رضاخان علما را زیاد اذیت کردند. امام (ره) به همراه دوستانشان به باغات اطراف قم می‌رفتند.

درباره مقام و موقعیت علمی حضرت امام (ره) در مقطع مرجعیت آیت‌الله بروجردی چه گفتنی‌هایی دارید؟

آقای بروجردی زمانی که در بروجرد بودند. صیت قهقی شان همه جا را پر کرده بود. فرد ملا و باسواد بودند. به علت کسالت از بروجرد به تهران می‌روند و در بیمارستان فیروز آباد بستری می‌شوند. برخی از بزرگان مثل امام (ره) در صدد بودند که ایشان را به قم بیاورند و ایشان هم چندان راضی نبودند. بالاخره تشریف آوردند و درس خارج می‌فرمودند و من هم طلبه‌ای بودم که در درس آنان و اقامه ایشان شرکت می‌کردم. در آن درس، امام (ره)، آقای حائری، آقای شیخ اسحاق فضل لنگرانی، آقای مجاهدی، آقای قاضی طباطبایی

حالا مرا مثل بچه خودش می‌داند و شاید فقط با من در بین طلبه‌ها حرف می‌زند و با فرد دیگری حرف نمی‌زند. علی‌ای حال از آن موقع به منزل امام (ره) کشیده شدیم.

از خصال رفتاری امام کلام مورد را جالب‌تر می‌دیدید؟ امام (ره) هیچوقت در نمازهای میت علماً شرکت نمی‌کردند. البته در تشییع جنازه تا در صحن شرکت می‌کردند، ولی از آنجا بر می‌گشتند، چون طلبه‌ها اصرار می‌کردند که نماز بخوانند و امام (ره) هم نمی‌خواستند که نماز بخوانند، نمی‌رفتند. البته گاهی هم به واسطه اصرار فراوان قبول می‌کردند، ولی به طور عادی این طور نبود که تا آخر در مراسم شرکت کنند. حتی در تشییع جنازه مرحوم صدر، مرحوم خوانساری و مرحوم حاجت، مرحوم آقای بروجردی، مرحوم فیض، مرحوم کبیر که همه از علمای بزرگ بودند، ایشان فقط تا در صحن شرکت کردند و از آنجا برگشتند.

درباره نظم امام (ره) چه نکاتی را به یاد دارید؟

آنچه ما را فریفته امام (ره) کرد منظم بودن ایشان بود و لذا بعد از مدتی که بنا شد به درس خارج برویم، در درس خارج ایشان که از اول طهارت شروع کردند حاضر شدیم و در درس خارج اصول ایشان هم یک دوره و نیم شرکت کردم و در درشان را هم نوشتم. ایشان خیلی منظم بودند. مثلاً ساعت هشت تشریف می‌آوردند و بعضی از طلبه‌ها می‌گفتند که درس را مقداری زودتر یا دیرتر شروع کنید، می‌گفتند، «نه واجب نیست که درس من بیاید. بروید به درسهای دیگر. طلبه که نباید به همه درسها برود.»

امام (ره) در مورد نماز اول وقت حساسیت بسیار داشتند. آیا در این زمینه خاطراتی دارید؟

امام (ره) نسبت به وقت نماز خیلی عنایت داشتند. گاهی طلبه‌ای که در درس امام (ره) در مسجد اعظم یا مسجد سلما می‌رفت شرکت می‌کرد و پس از درس و در آخر وقت برای نماز خواندن بلند می‌شد، امام (ره) ناراحت می‌شدند که چرا طلبه نماز را تا این موقع به تأخیر می‌اندازد. همین عنایت ایشان باعث شد که بنده هم نسبت به این امر اهتمام پیدا کنم و این از برکات درس حضرت امام (ره) بود. امام (ره) غالباً توصیه‌های اخلاقی می‌کردند. مثلاً در اواخر درس یا قبل از محرم، مطالبی را می‌گفتند که ما می‌دیدیم که چنین مطالبی در جنته دیگران نیست. مثلاً من پیش آقای طباطبایی منظومه حکمت و هم اسفار را در طی هفت سال تا سفر نفس خواندم و در درسهای خصوصی ایشان هم در آن اوائل می‌رفتم مثل درس تفسیر که تا سوره پانزدهم رتتم، ولی برداشت امام (ره) از مطالب الهی، فلسفی از مطالب مجی‌الدین ابن عربی چیزی بود که در دیگران ندیدم و سراغ ندارم. یک سال که در اوائل سال تحصیلی، یعنی نیمه

پیشینه‌ی آشنایی شما با حضرت امام به کدام مقطع زمانی باز می‌گردد؟ سن من بین ۱۷ و ۱۸ سال بود که به توصیه پدرم وارد حوزه علمیه اردبیل، «مدرسه حاج ملا ابراهیم»، شدم. با اینکه آن زمان با توجه به نفوذ کمونیستها و شوروی اصلاً این راه، راهی انحرافی به حساب می‌آمد، ولی پدرم گفت، «کمونیستها نمی‌مانند. شما برو دنبال کسب علم، علم دین.» یک سال در آنجا مشغول تحصیل بودم و ماه رمضان بعد یعنی سال ۱۳۳۴ به قم آمدم و سه ماه در مدرسه فیضیه با آیت‌الله آقای مشکینی و آیت‌الله موسوی اردبیلی هم حجره بودم. بعد حجره مستقلی پیدا کردم. آن وقت تعداد طلبه‌ها خیلی کم بود و مجموعه طلاب حوزه علمیه شاید به ۱۲۰۰ نفر هم نمی‌رسید. با طلبه‌های آذربایجان آشنایی داشتم، ولی چون می‌خواستیم به زبان فارسی تسلط پیدا کنیم، هم مباحثه‌ای‌ها و رفقای خود را از طلبه‌های فارسی زبان مثل اصفهان، شیراز، یزد و تهران انتخاب می‌کردم، به همین دلیل شاید در بین آذربایجانیها با شرایط من، کم باشند افرادی که مثل من به زبان فارسی صحبت می‌کنند. در محوطه مدرسه فیضیه با سیدی که آن موقع معمم نبود، آشنا شدم. به او آقا مصطفی می‌گفتم. این آقا با پدرشان در مراسم نماز جماعت ظهر و عصر مدرسه فیضیه و پشت سر آقای سید احمد زنجانی نماز می‌خواندند و شبها هم پشت سر آقای سید محمدتقی خوانساری می‌ایستادند. گاهی هم که هوا سرد بود و آقای خوانساری مرضی بود، امام (ره) امامت می‌کردند و طلبه‌ها هم می‌گفتند، «امشب حاج آقا یا حاج آقا روح‌القدس پیشما هستند.» ما هم اقتدا می‌کردیم. من می‌دیدم که این آقا مصطفی همیشه با یک سید خیلی باوقار و سنگینی و متینی به مدرسه می‌آید. این سید جلیل همیشه سرش پایین بود و لباس مرتبی می‌پوشید. به حاج آقا مصطفی گفتم، «این آقا کیست که شما با او می‌آید و می‌روید؟» گفت، «این آقا پدر من هستند.» گفتم، «اسمشان چیست؟» گفت، «حاج آقا روح‌الله.» به همین جهت هم رفاقت ما با ایشان به بیت امام (ره) کشیده شد. شاید کسی نتواند ادعا کند که به اندازه من با آقا مصطفی رفیق بوده است. در حدود سی و چند سال با هم به شهرهای شیراز، اصفهان، مشهد، تبریز، ارومیه، اردبیل و خلخال مسافرت کردیم و هریک از اینها خود مسائل فراوانی دارد. آقا مصطفی فرد پر جوش و خروشی بود. من البته بزرگ‌تر از ایشان بودم. البته بنده هم، استعداد در این زمینه بد نبود و شلوغ بودم. مثلاً یاد هست از درسی که در مدرسه فیضیه به رودخانه باز می‌شد، بیرون می‌آمدیم و تمام این لبه‌های رودخانه را با چوب شوت می‌کردیم. شبهای پنج‌شنبه و جمعه با حاجی مهدی و حاج آقا مصطفی یا چمکران بودیم یا شمشیرآباد یا شمس‌آباد. خلاصه رفاقتمان به اندازه‌ای پیگیر شد که مادر حاج آقا مصطفی



می‌کند؟

بزرگان حوزه مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله حائری و آیت‌الله سید محمد تقی خوانساری درباره امام (ره) چه دیدگاهی داشتند؟
آقا سید محمد تقی خیلی از امام (ره) خوششان می‌آمد و ارتباط تنگاتنگی با امام (ره) داشتند، چون ایشان هم درک سیاسی داشتند و روحیه امام (ره) را می‌شناختند. آقای بروجردی هم امام (ره) را به عنوان یکی از اساتید درجه اول حوزه قبول داشتند. به یاد دارم وقتی امام (ره) وارد مجلس روضه آقای بروجردی می‌شدند، آقای بروجردی به احترام از جا بلند می‌شدند. البته ایشان با ادب بودند و نوعاً برای افرادی که می‌شناختند بلند می‌شدند، اما برای امام (ره) واقعاً احترام قائل بودند. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری هم به آقای خمینی که در آن زمان طلبه فاضل و سرزنده‌ای بودند، عنایت داشتند. مرحوم حاج میرزا مهدی مازندرانی هم به امام (ره) خیلی توجه داشتند. آقای شیخ ابوالقاسم قمی و آمیرزا جواد آقا تهرانی، به امام (ره) علاقه داشتند. مرحوم علامه طباطبایی با آن مقام و معنویت علمی‌شان ممکن نبود که از امام (ره) جلوتر راه ببرند. همه جا امام (ره) را مقدم می‌داشتند و نسبت به امام (ره) خیلی متواضع بودند. از نحوه مواجهه امام با بعثران و جریانات پس از پیروزی انقلاب خاطره‌ای نقل کنید؟

امام (ره) به علما و طلاب خیلی احترام می‌کردند. اینها را برجسته فرض می‌کردند و می‌گفتند، «زندگی علما باید با قداست باشد.» امام (ره) وقتی از پاریس به قم تشریف آوردند، با کمال بزرگواری به منزل آقایان و رفقای قدیمی خود رفتند و به منزل ما هم آمدند. آقای اشراقی تماس گرفتند که امام (ره) می‌خواهند به منزل شما بیایند. گفتم، «صبر می‌کردید که ما مقدّماتی را فراهم می‌کردیم.» گفتند، «آقا تصمیم گرفته‌اند که بیایند.» بالاخره تشریف آوردند، وقتی وارد حیاط شدند دو نفر آمدند، گفتند، «اینها ما را دستگیر نکنند.» عرض کردم، «آقا! همه اینها از شماست.» فرمودند، «نه. خوب کردید که احتیاط را از دست ندادید. همیشه بین افراد مسلح رفت و آمد کن.» ما دو تا نمرد گرفته بودیم که اتاق خیلی خالی نباشد. امام (ره) گفتند، «من از این نمدم شما خیلی خوشم می‌آید.» آقای اشراقی و آقای شیخ حسن صانعی هم بودند. وقتی می‌خواستند تشریف ببرند، به آن دو نفر فرمودند، «شما بروید.» بعد به من فرمودند، «راجع به این موضوع چیزی نگوی.» من متوجه شدم قضیه درباره چیست، با این حال سؤال کردم، «راجع به کدام موضوع؟» چون امام (ره) می‌دانستند که پرونده شریعتمداری دست من است و من قبلاً امام (ره) را از وجود آن مطلع کرده بودم، فرمودند، «راجع به آقای شریعتمداری.» گفتم، «آقا چرا نگوییم؟ شما چیزی نگویید. موقعیت شما جوری است که نباید چیزی بگویید، ولی ما چرا نگوییم؟» امام (ره) هم هیچ نگفتند، لذا پس از رفتن امام (ره)، خبرنگار روزنامه اطلاعات آمد و آن مقاله را دادم که چاپ کنند. البته آن مقاله علیه شریعتمداری نبود، بلکه منظور این بود که «وحدت داشته باشیم و چرا شما حزب درست کردید؟ یک عده ضد انقلاب و ساواکی جمع شده‌اند زیر پرچم دستگاه شما. صلاح شما نیست. این کارها را بگذارید کنار.» بعد که خواستند مقابله کنند، گفتم، «پرونده‌ها دست من است.» وقتی فهمیدند که دست من پر است، کوتاه آمدند و ما هم پیگیری نکردیم.

برود، تیراندازی کرد، ولی تیر به او اصابت نکرد. در آن زمان علم وزیر کشور بود و دستور دستگیری ذوالقدر را داد. شایع شد که می‌خواهند فداییان را اعدام کنند. شاه مقدمات سفر به هندوستان را فراهم کرده بود با تریا به هندوستان رفت. ظاهراً به آقای بروجردی فشار آوردند که برای نجات آنها کاری نکنند، ولی آقای بروجردی عمل چشمگیری انجام ندادند و خود امام (ره) به شاه نامه نوشتند. می‌دانید که امام (ره) قبلاً به دستور آقای بروجردی دو مرتبه با شاه ملاقات کرده بودند و یک بار که از ملاقات برگشته بودند فرمودند، «نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی ابته من، شاه را گرفته بود و شاه مسلط بر زبان و گفتارش نبود.» لذا شاه امام (ره) را می‌شناخت. من خودم در این انقلاب دیدم که آقای سید هاشم تهرانی که از بزرگان فداییان اسلام بود، به خانه ایشان رفت و آمد می‌کرد. می‌دانم که مجلس رأی داده بود که طهماسبی عفو شده است، ولی بعد رأی اعدام مسلم شد. در جریان نوشتند و عکس کت و شلواری نواب را چاپ کردند. بعد البته شنیدم که از منزل آقای بروجردی بدون اینکه خود ایشان متوجه شوند، آقا سید احمد خادمی که خیلی با فداییان اسلام بود، گفته بود، حالا که می‌خواهید اینها را اعدام کنید، معمم اعدام نکنید و با کت و شلوار اعدام کنید. بعد که طلبه‌ها فشار آوردند، آقای بروجردی هم همین آقا را به تهران نزد حاج آقا رفیع و صدرا الاشراف که ریش دارهای دربار بودند، فرستاد که تا این آقا بروند حاج آقا رفیع و صدرا الاشراف را پیدا کند، آنها را اعدام کرده بودند. حالا عده‌ای از اینها که امروز صحبت از انقلابی بودن و خط امام (ره) بودن می‌کنند، آن موقع برای کوپیدن فداییان اسلام و حتی در فیضیه در زدن چوب پر فرقی سید عبدالحسین واحدی و سید هاشم تهرانی دست داشتند.

برخورد مخالفین با حضرت امام (ره) چگونه بود؟

آن موقع که امام (ره) نماز جماعت برگزار می‌کردند و طلبه‌ها برای اقتدا می‌آمدند، بعضی از این خشکه مقدسها امتناع می‌کردند از اینکه به امام (ره) اقتدا کنند و حتی به طلبه‌ها می‌گفتند این آقا عارف است، صوفی است، اینها نمودبالله کافرند و از این صحبتها. آن سخن ابن سینا در اینجا دارد که:

در دهر چون یکی و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

علیه کتاب کشف الاسرار امام (ره) صحبت و تبلیغات می‌کردند، چون امام مقداری راجع به فلسفه صحبت کرده بودند و می‌گفتند یکی از کتابهایی که می‌توان به وسیله آن خمینی را کوپید، همین کتاب است. من با امام (ره) تماس تلفنی گرفتم. شاید این اولین تماس تلفنی با ایشان بود و عرض کردم که اینها همچو قصدی دارند. امام (ره) هم گفتند، «خب قصد داشته باشند. چیزی نیست.» وقتی که امام (ره) درس فقه را شروع کردند، این بار می‌گفتند، «آقای خمینی برو همان اسفار را درس بدهد. او که فقه بلد نیست.» امام (ره) پر مطالعه بودند و شاید بتوانم بگویم که همه کتابهای کسروی را مطالعه کرده و همه کتابهای عرفانی را خوانده بودند. مجلات، مقالات، روزنامه، آن موقع که این طور مسائل اصلاً مطرح نبودند. اما اینکه چرا امام (ره) به طور علنی از فداییان اسلام صحبت نکرد و از آنان حمایت نکرد، نمی‌دانم.

شنیده‌ایم که حضرت امام (ره) با بعضی از بزرگان حوزه مثل مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری جلساتی داشتند. چنانچه خاطراتی در این زمینه دارید، بیان کنید.

آقای مرتضی حائری هم از بعضی مسائل ناراحت شده بودند و حتی مدتی از قم به مشهد رفتند، ولی به اصرار امام (ره) به قم برگشتند و درس را شروع کردند. زمانی هم از مصلحین امام (ره) بودند و جلسات زیادی با هم داشتند. وقتی که امام (ره) در مدرسه فیضیه علیه شاه سخنرانی کردند، خود امام (ره) به من گفتند آقا مرتضی حائری فردی آن روز آمد و به زور دست مرا بوسید و گفت، «شما انتقام گوهرشاد را با این حملات از شاه گرفتید و خیلی هم خوشحال بود.» اما بعدها ایشان را از امام (ره) جدا کردند. حاج آقا مصطفی نقل می‌کرد که یک روز صبح رستم خدمت آقا و آقا کاغذی را جلوی من کوپید و گفت، «این هم کاغذ آقا مرتضی تو!» ظاهراً آقای حائری در آن نامه نوشته بودند که همه کارهای شما خلاف شرع است و امام (ره) از این بابت خیلی رنجیده خاطر شده بودند که چرا آقا مرتضایی که سالها با من بوده و شاید در درس امام (ره) هم شرکت کرده بودند، این طور قضاوت

و به نظرم آقای علامه طباطبایی هم شرکت می‌کردند. درس ایشان، درس سنگینی بود. درس آقای حجت هم درس تحقیقی بود و من یک سال هم در درس ایشان شرکت کردم و بحث اجازه در بیع فضولی بود که اجازه کاشفه است یا نافله. در این درس حاج آقا مصطفی و آقای جلال آشتیانی هم شرکت می‌کردند. پس از اینکه امام (ره) و دیگران تلاش کردند تا آقای بروجردی را به قم بیاورند، پس از مدتی امام (ره) مشاهده کردند که بیت آقای بروجردی آن طور که باید و شاید مطابق با مزاج و میل ایشان نیست، لذا کم‌کم خود را کنار کشیدند و خودشان درس را شروع کردند. در این اواخر آقای بروجردی پیر شده بودند و قدرت و توان کافی برای تدریس نداشتند. امام (ره) که جوان و پرکار و تلاش بودند، درس بسیار خوبی داشتند و ظاهراً در حدود ۸۰۰ نفر در آن زمان در درس امام (ره) شرکت می‌کردند و مسجد سلماسی پر از جمعیت می‌شد و حتی روی پله‌ها هم می‌نشستند. در حوزه چهار هزار نفری، شرکت این تعداد در درس امام (ره) خیلی مهم بود، در حالی که در درس بعضی از آقایان هفت، هشت نفر بیشتر شرکت نمی‌کردند. بعضی از موضوعات را که آقای بروجردی مطرح می‌کردند و به نظر شاگردان مطلب مهم و مثلاً تحفه‌ای بود، امام (ره) نوشته‌ای را تهیه کرده و به ایشان می‌دادند و آقای بروجردی بسیار خوشحال می‌شدند. مثلاً در باب قضایای فلسفه که ایشان می‌گفتند، «الانسان موجود، الدار موجود، الحيوان موجود، السماء موجود...» امام (ره) می‌فرمودند، «قضیه در واقع برعکس است، الوجود انسان، الوجود دار، الوجود حیوان... وجود در واقع موجود است ولو وجود به عنوان معمول تلقی شود.» آقای بروجردی خیلی خوشش آمده بود. معمولاً بالای منبر تجلیل نمی‌کرد، ولی معلوم بود که مقام و منزلت علمی ایشان را قبول داشتند. آقای بروجردی اهل علم را می‌پروراندند. ایشان به آقایان اساتید کمک می‌کردند و حتی امام (ره) هم از ایشان پول می‌گرفتند. این مطلب را صریحاً در پاسخ سؤال من فرمودند که «پول گرفتن من این طور بود که آقای حاج محمدحسین پیشکار درجه اول امور آقای بروجردی سالی دو مرتبه به خانه ما می‌آمد و پولی از طرف آقا برای من می‌آورد.» بالاخره تا زمانی که خود حضرت امام (ره) شروع کردند به شهریه دادن و حوزه را اداره کردن، نه تنها حوزه قم را اداره می‌کردند، بلکه به نجف، پاکستان، افغانستان، امارات و بسیاری از نقاط دیگر کمک می‌کردند و شهریه می‌دادند.

وقتی که امام (ره) در مدرسه فیضیه علیه شاه سخنرانی کردند، خود امام (ره) به من گفتند آقا مرتضی حائری فردای آن روز آمد و به زور دست مرا بوسید و گفت، «شما انتقام گوهرشاد را با این حملات از شاه گرفتید و خیلی هم خوشحال بود

قبل از آغاز مبارزات در سال ۴۲، امام (ره) با افرادی مثل آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام چه رابطه‌ای داشتند؟

امام (ره) با آقای کاشانی رابطه داشتند. یک روز تابستانی در تهران و خیابان پامنار، من در منزل آقای کاشانی بودم. آقای کاشانی می‌گفتند، «قدر این سید را بدانید که این سید شما را نجات می‌دهد. بی سوادها! قدر این سید را بدانید.» ما هم که در آن موقع جوان و پر جنب و جوش بودیم با فداییان اسلام رابطه داشتیم. البته امام (ره) تظاهر به ارتباط نمی‌کردند، ولی در این زمینه دو، سه نکته قابل توجه وجود دارد:

به نظرم می‌رسد که در سال ۳۴ بود که در پله‌های مسجد شاه، ذوالقدر به دستور نواب به سوی علامه که می‌خواست برای امضای پیمان بغداد